

متغیرهای یک فروپاشی

هادی زمانی

۲۹ ژانویه ۲۰۲۴

www.hadizamani.com

یک نظام‌های سیاسی که در آستانه فروپاشی قرار دارد، حیوان گول پیکر زخم خورده‌ای است که در چنگال مرگ دست و پا می‌زند. اغلب از شدت درد به این سو و آن سو یورش می‌برد و مرگ آن با کشتار و ویرانی همراه است. اما گاه آرام زانو می‌زند و تسلیم مرگ می‌شود. انگار دیگر اراده‌ای برای ادامه زندگی ندارد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی چنین بود. راحت و بدون مقاومت. فروپاشی سلطنت محمد رضا شاه نیز کم و بیش اینگونه بود – نسبتاً آرام و بدون مقاومت جدی. جمهوری اسلامی نیز ممکن است دچار فروپاشی شود. اگر چنین شود، فروپاشی آن چگونه خواهد بود؟ آرام و کم هزینه، یا خونین و پرهزینه؟

برای بسیاری فروپاشی شوروی قابل پیش بینی بود. اما مرگی چنین آرام و بدون مقاومت حیرت آور بود. آنچه تعجب آور بود، نه فروپاشی رژیم، بلکه چگونگی فروپاشی آن بود. اینکه چرا سیستمی با چنان عظمت و گستردگی چنین آرام و بدون مقاومت از هم فرو ریخت و نخبگان رژیم و جمعیت بزرگی که از آن نفع می‌بردند در برابر فروپاشی آن ایستادگی نکردند. چه عاملی باعث می‌شود یک نظام سیاسی چنین راحت، بدون هیچ مقاومتی مرگ خود را بپذیرد؟

بدون شک گستردگی و عمق بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و فقدان پایگاه اجتماعی دو عامل اصلی این فرایند هستند. اما این دو عامل نمی‌توانند این وضعیت را تماماً توضیح دهند. علیرغم ضعف پایگاه اجتماعی، همواره جمعیت نسبتاً قابل توجهی در اداره و حفظ یک نظام سیاسی درگیر هستند که در صورت فروپاشی نظام، امتیازهای اقتصادی، جایگاه قدرت و حتی جان خود را از دست می‌دهند. این جماعت از توانایی اقتصادی و نظامی قابل توجهی برخوردار هستند. چرا در یک شرایط معین گروه حاکم، به ویژه برگزیدگان نظام، مرگ سیستم را به راحتی می‌پذیرند و در یک شرایط دیگر دست به کشتار و ویرانی می‌زنند. چه عواملی باعث این تفاوت رفتار میشوند؟

آلبرت هیرشمن در کتاب «خروج، اعتراض و وفاداری – واکنش به افول در شرکت‌ها، موسسات و دولت‌ها»¹ که نخستین بار سال ۱۹۷۰ منتشر شد، به بررسی واکنش‌های محتمل افراد وقتی که در یک شرکت، موسسه و یا دولت در حال افول و زوال قرار دارند، می‌پردازد. وی این واکنش‌ها را به سه دسته کلی تقسیم می‌کند: نخست رها کردن موسسه و خروج از وضعیت موجود؛ دوم اعتراض و اعمال فشار برای تغییر شرایط؛ سوم ماندن در موسسه و مقاومت تا برطرف شدن بحران.

هیرشمن در یک بررسی جامع نشان می‌دهد که راه و استراتژی مشخصی که هر فرد در شرایط پیش گفته اتخاذ می‌کند به معادله هزینه و منافع گزینه‌هایی که با آن مواجه است بستگی دارد. برای مثال، یک سهام دار عادی در یک شرکت به محض بروز بحران می‌تواند سهام خود را بفروشد و از وضعیت خارج شود. فردی که سال‌ها در موسسه شاغل بوده و با سرعت نمی‌تواند در یک موسسه دیگر مشغول به کار شود، با اعتراض و اعمال فشار به مدیران تلاش خواهد کرد تا شرایط را تغییر دهد. اما شخصی که سهام دار عمده است، شرکت را تاسیس کرده و به آن تعلق خاطر شخصی و خانوادگی دارد، تا به آخر در موسسه می‌ماند به این امید که وضع بهتر شود. برای هیرشمن عامل تعیین کننده، هزینه و موانع خروج و ماندن است. از این منظر، چند نکته در مورد چرایی فروپاشی سریع، بدون مقاومت و کم هزینه شوروی شایان توجه است، که در مورد ج.ا. نیز می‌توانند کم و بیش مصداق داشته باشند.²

نخست، وفاداری نسبت به رژیم نه تنها در میان مردم عادی، بلکه در بدنه دستگاه اداری رژیم و در بین پاپوران آن نیز از بین رفته بود. این امر در رقابت رهبران و چهره‌های برجسته حزب کمونیسم برای پیوستن به صفوف معترضین، مانند یلتسین، رئیس جمهور روسیه، بسیاری از اعضای عالی رتبه حزب کمونیسم و مدیران ارشد نظام کاملاً آشکار بود. وفاداری دستگاه اداری، نظامی و رهبری یک رژیم برای بقای آن یک امر حیاتی است. یک رژیم ممکن است بتواند بدون وفاداری و پشتیبانی مردم عادی تا مدت قابل توجهی دوام بیاورد اما بدون وفاداری کادر اداری و رهبری ادامه حیات آن بسیار دشوار خواهد بود.

دوم، فساد خیره کننده‌ای است که تمام ارکان رژیم شوروی را فرا گرفته بود. مدارک موجود حاکی از آن است که تعدادی از مدیران عالی رتبه سیاسی، امنیتی، نظامی و اقتصادی شوروی موفق شده بودند، به بهانه‌های مختلف، مبالغ قابل توجهی را از

¹ Exit, Voice and Loyalty: Responses to Decline in Firms, Organizations and States, Harvard University Press; Illustrated edition, 1990.

² البته عوامل متعدد دیگری نیز می‌توانند در چگونگی فروپاشی یک نظام سیاسی موثر باشند که موضوع این نوشته نیست – از نقش نیروهای خارجی گرفته، تا مناقشات قومی، مذهبی، هویتی، عوامل فرهنگی و خصوصیت‌های روانی و شخصیتی بازیگران صحنه.

کشور خارج و در موسسات بانکی و تجاری غرب سرمایه گذاری کنند. عده ای دیگر از مدیران اقتصادی و کادر سیاسی و اداری شوروی، تحت نام خصوصی سازی، در ابعاد بسیار گسترده درگیر غارت و انتقال دارایی های دولت به اعضای خانواده و دوستان خود با قیمت های بسیار ناچیز بودند. برای این گروه ادامه و تشدید بحران در واقع فرصتی برای ثروت اندوزی بیشتر بود. این فساد گسترده عملاً به صورت مکانیزمی برای کاهش هزینه خروج از سیستم و ایجاد فرصت های سودآور در خارج از سیستم عمل کرد.

عامل سوم، تجزیه شوروی و استقلال جمهوری های آن بود. این پدیده نیز به صورت مکانیزمی برای کاهش هزینه خروج از سیستم و ایجاد فرصت های جانشین در خارج از سیستم عمل کرد. زیرا بسیاری از رهبران و کادرهای رژیم توانستند خود را به عنوان رهبران و کادرهای جمهوری های مستقل معرفی و باز تعریف کنند (مانند یلتسین، شواردناده و مدیران وابسته به آنها).

چهارم، فضای ذهنی و فرهنگی مخالفین به گونه ای بود که غالب اعضا و کادرهای رژیم احساس نمی کردند که قدرت گرفتن مخالفین یک تهدید جانی و امنیتی برای زندگی آنها باشد. بر عکس، به راحتی می توانستند خود را در میان آنها تصور کنند.

وضعیت ج.ا. بی شباهت به وضعیت شوروی نیست. مانند شوروی، ایدئولوژی، ساختار سیاسی، نا کارآمدی و اقتصاد ورشکسته سیستم را از پای درآورده است. هزینه نظامی ناشی از مسابقه تسلیحاتی جنگ سرد و مداخله نظامی در افغانستان نقش مهمی در ورشکستگی اقتصاد شوروی ایفا کرد. در مورد ج.ا. برنامه هسته ای رژیم و سیاست «عمق استراتژیک» و مداخلات نظامی در منطقه نقش مشابهی ایفا کرده است. از منظر چهار عاملی که در بالا بر شمرده شد، به ویژه از دست دادن وفاداری جامعه و گسترش فساد نیز جمهوری اسلامی در شرایط مشابهی قرار دارد. گرچه از منظر دو عامل دیگر، شرایط ج.ا. پیچیده تر است.

ج.ا. پایگاه اجتماعی خود را به شدت از دست داده و نا رضایتی ارکان آن، به ویژه ماشین اداری آن را در بر گرفته است. این ریزش بسیار شدید و گسترده است. با اینهمه، گفته می شود حکومت هنوز از یک پایگاه اجتماعی ده درصدی و وفاداری بخش قابل توجهی از سپاه برخوردار است. لذا، چنانچه در شرایط فروپاشی قرار بگیرد، فروپاشی آن می تواند خونین و پرهزینه باشد. اینکه پایگاه اجتماعی حکومت به شدت فرو ریخته کاملاً آشکار و انکار ناپذیر است. اما ارزیابی اینکه میزان پایگاه اجتماعی و وفاداری باقیمانده دقیقاً به چه اندازه است و چقدر محکم و پایدار می باشد، بسیار دشوار است. با توجه به اختناق شدید و جو امنیتی موجود این امر نشدنی است.

حتی اگر این ادعا درست باشد که حکومت هنوز از یک پایگاه اجتماعی ده درصدی و وفاداری سپاه برخوردار است، روشن نیست که این وفاداری در زمان فروپاشی همچنان پابرجا باشد. با آغاز فروپاشی وفاداری و رفتار این گروه می تواند با سرعت تغییر کند. تجربه شوروی بیانگر این چرخش سریع است. در مورد شوروی، هیچ کس پیش از فروپاشی حتی تصور نمی کرد که رژیم بدون هیچگونه مقاومت از هم فرو بپاشد. افزون بر این، در مورد ج.ا. روندهای جدیدی شکل گرفته اند که می توانند نقش تعیین کننده ای ایفا کنند. برای مثال، اکنون دامنه نارضایتی در میان روحانیون و به درون حوزه های علمیه گسترش یافته و تلاش آن ها برای جدا کردن سرنوشت خود از سرنوشت حکومت مشهود است. علیرغم جو امنیتی شدید، نمودهای این تحول در بدنه سپاه و ارکان نظامی نیز مشاهد می شود.

از منظر گستردگی و عمق فساد، شباهت ج.ا. به شوروی چشمگیرتر است. طی چهار دهه گذشته، ج.ا. با استفاده از روش های مختلف اقتصاد و دستگاه اداری و حقوقی کشور را به ابزاری برای انتقال ثروت کشور به رهبران رژیم و مدیران وابسته به آنها تبدیل کرده است. این کار عمدتاً از چهار کانال انجام گرفته است. نخست، انتقال بخش بزرگی از دارایی ها و موسسات سودآور کشور به نهادهای ولایت فقیه. این موسسات از پرداخت مالیات معاف هستند و به دولت و هیچ نهاد مستقلی پاسخگو نیستند. دوم، استفاده از نظام اداری، حقوقی و بانکی کشور برای واگذاری رانت های اقتصادی به مدیران و حامیان رژیم - مانند واگذاری ارز ارزان دولتی، اعطای وام های کم بهره و واگذاری امتیازهای تجارت و تاسیس موسسات اقتصادی. سوم، سیاست خصوصی سازی، به ویژه با توجه به چگونگی اجرای آن. چهارم، مداخله گسترده سپاه در فعالیت های اقتصادی و کسب امتیازهای انحصاری.

عملکرد مشترک این چهار مکانیزم، همراه با ناکارآمدی شدید ج.ا.، سیاست تقسیم مداوم جامعه به خودی و غیر خودی و شرایط نا بسامان اقتصادی کشور، فساد اقتصادی را به یک پدیده سیستمیک تبدیل کرده که تمام ارکان و ارگان های ج.ا. را در بر گرفته است. در این رابطه، برنامه هسته ای ج.ا. و تلاش نظام برای دور زدن تحریم های ناشی از آن نقش برجسته ای در شکل گیری شبکه های فساد داشته است. در ج.ا. نه تنها اختلاس های نجومی یک پدیده متداول و پیش و پا افتاده شده است، بلکه رشوه خواری و اختلاس های کوچک نیز آنقدر گسترده شده که شیرازه اخلاقی و اداری جامعه را از درون پوسانده است.

در این فرایند، بخش بزرگی از رهبران و مدیران ارشد ج.ا. به چنان ثروت هنگفتی دست یافته اند که چنانچه رژیم در آستانه فروپاشی قرار بگیرد، برای اداره زندگی خود ناچار به ماندن در درون سیستم و مقاومت برای حفظ آن خواهند بود. به ویژه با توجه به اینکه بخش بزرگی از آنها به فساد آلوده شده اند و ایمان و وفاداری خود به سیستم را از دست داده اند. همچنین، عده‌ای از آنها توانسته اند مبالغ قابل توجهی را از کشور خارج کرده و در کشورهای دیگر به نام اعضای خانواده خود سرمایه‌گذاری کنند. مجموعه این عوامل هزینه خروج از سیستم را برای رهبران و کادر رژیم آنچنان پایین برده که، از این منظر مشخص، تکرار سناریوی شوروی در ایران خارج از تصور نیست.

در مورد عامل سوم، با اطمینان می‌توان گفت که در مورد ایران پدیده تجزیه نظام حکمرانی نمی‌تواند، مانند شوروی، به صورت مکانیزمی برای کاهش هزینه خروج مدیران رژیم از سیستم عمل کند. زیرا، یکپارچگی ایران، بر خلاف اتحاد جماهیر شوروی، یک پدیده ارگانیک و تاریخی است، نه برساخته یک تصمیم سیاسی. تحت فشار بیش از اندازه و در شرایط معینی ممکن است خطر تجزیه در ایران فعال شود. برای مثال، خود رژیم ممکن است به برخوردهای داخلی دامن بزند و آتش آن را شعله ور کند. اما این عامل نمی‌تواند برای رهبران و کادرهای رژیم به صورت مکانیزمی برای کاهش هزینه‌های خروج از سیستم و ایجاد فرصت‌های جانشین در خارج از سیستم عمل کند.

در مورد پدیده چهارم نیز وضعیت ج.ا. پیچیده تر از شوروی است. به دلیل عملکرد روحانیت در چهار دهه گذشته، در جامعه ایران خشم قابل توجهی علیه روحانیت انباشته شده است. در مورد رهبران سپاه نیز فضای کم و بیش مشابهی، با شدت کمتری در حال شکل گرفتن است. سبک زندگی متفاوت روحانیت و مقابله شدید روحانیون حکومتی با سبک زندگی مردم، همراه با جدایی فزاینده آنها از جامعه، این فضا را تشدید کرده است.

در چنین فضایی، علیرغم آنکه مبارزه علیه استبداد دینی عمدتاً خشونت پرهیز بوده است، روحانیون و حامیان نظامی آنها می‌توانند خود را آنقدر در برابر جامعه ببینند که نتوانند برای خود آینده‌ای خارج از نظام متصور باشند. این وضعیت ظرفیت آنها برای خروج از سیستم را تضعیف و انگیزه مقاومت آنها در برابر تغییر نظام را تقویت خواهد کرد. البته پاره‌ای از اقدامات می‌توانند به کاهش هزینه خروج از سیستم کمک کنند و وضعیت را به نفع مردم تغییر دهند. برای مثال، اقدام حوزه‌های علمیه برای جدا کردن سرنوشت خود از سرنوشت حکومت و گسترش این گرایش‌ها به نهادهای نظامی می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کند. در سمت اپوزیسیون نیز اقداماتی مانند تعهد به لغو مجازات اعدام، نفی خشونت و کینه ورزی، پایبندی تمام عیار به قانون و اصول پیگیری قضایی و شفاف سازی مکانیزم عدالت انتقالی برای کاهش هزینه‌های گذار می‌توانند دارای تأثیرات مشابهی باشند.

قضایات نهایی در مورد نتیجه عملکرد این چهار عامل دشوار است. تعدادی از این عوامل در جهت کاهش هزینه خروج و برخی دیگر در جهت مقابل عمل می‌کنند. اما با اطمینان می‌توان گفت که در مجموع وفاداری به رژیم و هزینه خروج از آن به شدت کاهش یافته و با تشدید بحران‌های اقتصادی و اجتماعی همچنان کاهش خواهد یافت.

اما ناامنی و هزینه ناشی از واکنش احتمالی طرف داران رژیم در برابر فروپاشی تنها یک جنبه خطر و هزینه فروپاشی است. جنبه دیگر، خطر ناشی از خلا قدرت است. بین این دو جنبه یک وابستگی ارگانیک و متقابل وجود دارد، به این معنی که از یکدیگر تغذیه و همدیگر را تقویت می‌کنند. همچنین، خطر خلا قدرت عامل مهمی است که مردم را از مشارکت موثر در مبارزه علیه استبداد دینی باز می‌دارد.

هر چه شکل‌گیری نظم جایگزین بیشتر زمان ببرد خطر خلا قدرت شدیدتر خواهد بود. این امر به عوامل متعددی بستگی دارد. نبود نیرویی که بتواند خلا قدرت را با سرعت پر کند و نظم جانشین مورد قبول مردم را ایجاد کند، بی‌شک عامل تعیین‌کننده‌ای است. اما در این معادله عوامل و متغیرهای متعدد دیگری نیز فعال هستند، مانند منافع نیروهای خارجی، سابقه تنش‌های مرزی، قومی، مذهبی و سیاسی، شدت فقر و نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی، ناهمگونی‌های جمعیتی، پیچیدگی‌های اقلیمی و عوامل فرهنگی. برای مثال، چنانچه خلا قدرت به زیان نیروهای خارجی باشد، نه تنها به آن دامن خواهند زد، بلکه از شکل‌گیری یک نظم جایگزین پشتیبانی خواهند کرد. برعکس، وجود چند نیروی خارجی نیرومند که دارای منافع متناقض باشند می‌تواند شرایط را بسیار پیچیده کند. افزون بر این، در شرایطی که جامعه به لحاظ وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شدیداً قطبی شده باشد، پیدایش خلا قدرت می‌تواند با سرعت از کنترل خارج شود و کشور را دچار سرنوشت فاجعه باری کند. از منظر غالب این عوامل، ایران در شرایط پیچیده‌ای قرار دارد.

شاید ج.ا. در شرایطی نباشد که بتوان از فروپاشی آن به عنوان یک خطر آنی که به احتمال زیاد هر لحظه روی خواهد داد صحبت کرد. اما باید به یاد داشت که وقتی ساختار یک سیستم پیچیده ترک‌های بسیار عمیق برداشته باشد که امکان ترمیم آن فراهم نباشد، فروپاشی آن یک خطر جدی است. زمان فروپاشی یک سیستم بسیار پیچیده را نمی‌توان پیش‌بینی کرد. اما وقتی نظامی در چنین شرایطی باشد، فروپاشی آن می‌تواند در اثر یک حادثه در شرایطی که انتظار آن نمی‌رود، روی دهد. متأسفانه ایران می‌تواند در چنین شرایطی قرار بگیرد.

با ادامه روند موجود، بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور تشدید خواهند شد، حکومت باقیمانده پایگاه اجتماعی خود را از دست خواهد داد و بخش بزرگی از حامیان رژیم راه‌های خروج از آن را پیدا خواهند کرد. چنانچه حکومت به مسیر کنونی خود و سرکوب شدید مخالفین ادامه دهد و تشکل‌های سیاسی نتوانند یک مبارزه موثر علیه حکومت را سازماندهی کنند که بتواند کشور را از وضعیت موجود خارج کند، فروپاشی می‌تواند به یک سناریوی محتمل تبدیل شود که دستکم از جهت خطر خلا قدرت می‌تواند پر هزینه باشد.

در شرایط موجود پشتیبانی از تشکل‌های سیاسی و تقویت روحیه و امکانات آنها در مبارزه علیه استبداد دینی از اهمیت بالایی برخوردار است. اما همزمان این سوال موجه و ضروری است که آیا عملکرد آنها با خطراتی که در برابر کشور قرار دارند متناسب است. آیا تلاش آنها برای دستیابی به یک همبستگی فراگیر ملی، بر پایه یک برنامه منسجم و دموکراتیک برای آینده کشور که بازتاب مطالبات و منافع مشترک گروه‌های اجتماعی باشد و بتواند با بسیج بیشترین نیرو کشور را با کمترین هزینه از وضعیت موجود خارج سازد، از سرعت و کارآمدی لازم برخوردار است؟